

کمال نهایی ایمان مسیحی و رهاورد آن

Ismailalikhani@gmail.com

اسماعیل علی‌خانی / استادیار مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

دریافت: ۱۳۹۶/۰۹/۰۶ - پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۲۱

چکیده

از موضوعات مهم در همه ادیان و مکاتب، کمال و سعادت نهایی انسان و رهاورد آن است. در مسیحیت نیز - که یکی از ادیان آسمانی است - موضوع کمال نهایی انسان مطرح است. در ادیان الهی، کمال انسان نزدیک شدن به خداوند و اتحاد با اوست. این نوشتار به کمال نهایی یک مؤمن مسیحی و رهاوردهای این کمال، از منظر کتاب مقدس و مفسران آن، به‌ویژه الهیات رسمی کلیسا، پرداخته است. در مسیحیت، کمال و سعادت انسان - که «اتحاد با خدا و مسیح» است - بیشتر اعطایی و به‌واسطه فیض خدا و فدیة مسیح است تا توسط خود شخص و اعمال او. برخی از رهاوردهای دنیوی و اخروی کمال نهایی مسیحی، امور ذیل هستند: نورانیت؛ جانشینی مسیح و ولایت بر امور؛ دریافت روح‌القدس؛ و رؤیت سعیده. آگاهی از دستاوردهای سالکان طریق الی‌الله در مسیحیت، و بدین ترتیب آشنایی با دیگر ادیان الهی، ورود به گفت‌وگوی ادیان، و نزدیک ساختن ادیان الهی در برابر جبهه الحاد، مدّ نظر این نوشتار بوده است. این پژوهش با رویکرد بیشتر الهیاتی، نه عرفانی، به بررسی کمال نهایی در مسیحیت و رهاوردهای آن پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: تقرب به خدا، اتحاد با خدا، اتحاد با مسیح، جانشینی مسیح، رؤیت سعیده.

Archive of SID

از مباحث مهم در همه ادیان و مکاتب، موضوع سعادت و کمال نهایی انسان است. همه ادیان و مکاتب، با مصادیقی متفاوت، هدف و مطلوبی نهایی برای انسان لحاظ می‌کنند. در نظام اخلاقی و معنوی مسیحیت، آن مطلوب نهایی، نیل به مقام قرب به خدا و هم‌نشینی در جوار حضرت حق و اتحاد با خدا و مسیح است.

به بیان دیگر، آنچه درباره رابطه ویژه میان انسان و خدا با درجات متفاوت مطرح است، همان چیزی است که از آن به «قرب به خدا» تعبیر می‌شود (دوپیر، ۲۰۰۴، ص ۴). این قرب دارای درجات متفاوت است و بالاترین حد آن، لقای حق است؛ یعنی عروج به سوی خداوند یا تجلی حق بر خلق، که اوج آن را در معراج رسول‌الله ﷺ در اسلام، و ظهور خدا در عیسی ﷺ در مسیحیت، و درجاتی از آن را در مکاشفات اولیاءالله می‌بینیم (کاکایی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۶).

مطابق الهیات رسمی کلیسا، خداوند آدم را بر صورت خود و شبیه خود (پیدایش، ۱: ۲۷) و فرزند خود آفرید. در عهد جدید، «آدم» نیز به «ابن‌الله» متصف شده است؛ در بیان نسب حضرت عیسی ﷺ هنگامی که به آدم منتهی می‌شود، به دنبال آن، واژه «ابن‌الله» می‌آید (لوقا، ۳: ۳۸) (چاپمن، ۲۰۰۰، ص ۸۵۳)؛ اما آدم با گناه نخستین، از خالقش دور و بیگانه شد. او دعوت شده است تا با بازگشت مجدد، مقدس شود (رومیان، ۱: ۷). او باید بیاموزد که دوباره به جانب خداوند گام بردارد و تصویر الهی را با تمام شکوه و جلالش، در روحش بازگرداند. انسان فقط هنگامی انسان است که مانند خدا شود و با خدا در دوستی و محبت سلوک کند (موورر، ۱۹۶۵، ص ۱۴۰).

ما در این نوشتار درصددیم تا با تأکید بر رویکرد کتاب مقدس و ناظر به دیدگاه مفسران آن، و در رأس آنها کلیسا، کمال نهایی در مسیحیت را در دو بخش تبیین کنیم: نخست به تبیین چیستی این کمال بپردازیم و عناوین متفاوتی را که برای کمال نهایی یک مؤمن مسیحی به کار رفته است، بیان کنیم؛ و در بخش دوم، با تبیین رهاوردهای این کمال، این بحث را پیش ببریم. بنابراین، موضوع اصلی این نوشتار، بررسی چیستی کمال نهایی یک مؤمن مسیحی و رهاورد این کمال است. رویکرد این نوشتار، بیشتر الهیاتی است تا عرفانی؛ به همین دلیل، بیشتر به سخنان الهی‌دانان و نیز به متن کتاب مقدس ارجاع داده می‌شود تا سخنان عارفان و کتب آنها. آگاهی از دستاوردهای سالکان طریق الی‌الله در مسیحیت و بدین ترتیب، آشنایی با دیگر ادیان الهی، ورود به گفت‌وگوی ادیان و نزدیک ساختن ادیان الهی در برابر جبهه الحاد، از اهداف این پژوهش است.

۱. کمال نهایی ایمان مسیحی

در همه ادیان و مکاتب عرفانی، تعبیر متفاوتی از کمال یک مؤمن به یک آیین مطرح است؛ نظیر آنچه در الهیات و عرفان اسلامی تحت عنوان «کمال»، «فنا»، «بقا»، «وصال»، «اتحاد» و... البته با درجات متفاوت هر یک، مطرح است. در مسیحیت نیز تعبیر متفاوتی برای نیل به خداوند و اتحاد با حضرت حق یا کمال نهایی یک مؤمن مسیحی بیان شده است. برخی از این تعبیر عبارت‌اند از: «اتحاد با خدا»، «اتحاد با مسیح» و «مقدس شدن یا تقدیس». بنابراین، این تعبیر، سه بیان مختلف از یک حقیقت‌اند و چنین نیست که ترتبی بین آنان برقرار باشد.

نکته قابل توجه در اینجا این است که کمال نهایی انسان در مسیحیت، همچون سایر ادیان توحیدی، تحولی وجودی و حقیقی است و مقرب کسی است که استعدادها و نیروهای بالقوه‌اش برای ملکوتی شدن و پیوند با خدا و مسیح، بالفعل شده است.

۱-۱. اتحاد با خدا و مسیح

از تعابیر مهم مطرح در مسیحیت، که بیانگر جایگاه آرمانی انسان است، از خود به‌درآمدن و «اتحاد» با خدا است. مطابق اصل وحدت عاشق و معشوق، هرگاه کسی محبوب خدا شود، خدا در او سکنی می‌گزیند و با او یکی می‌شود.

هرچند بحث «اتحاد» از همان نخست در *انجیل یوحنا* و نوشته‌های پولس مطرح بوده است، لیکن تا پیش از قرن دوازدهم در غرب، مفهوم اتحاد مقوله‌ای اساسی برای توصیف تجربه حضور خدا در حیات دنیا نبود (کاکایی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۸ به نقل از: مک‌گین و آیدل، ۱۹۹۶، ص ۶۱). «گریگوری کبیر (Gregory of Nyssa) بر عرفان شخصی تأکید داشت و اگرچه مفهوم «احد» فوق وجود را از سنت نوافلاطونی اخذ کرد، لیکن خدای پدر را غیرقابل ادراک می‌دانست و به بیش از نوعی ارتباط عاشقانه با پدر، از طریق عیسی قائل نبود. جان کاسین (John Cassian) سنت وحدت‌انگاران و عرفان غیرشخصی را گسترش داد. آگوستین بر سنت وحدت‌انگاری بیشتر تأکید کرد و به‌رغم سخن به میان آوردن از حضور هر سه اقنوم اب و ابن و روح‌القدس در نفس، واژه اتحاد را به‌عنوان مبنای اساسی الهیات عرفانی خود قرار می‌دهد (همان، ص ۶۱).

در قرن دوازدهم، موضوع اتحاد با خدا بیشتر مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار گرفت. قدیس برنارد (Saint Bernard of Clairvaux) نقطه عطفی در بحث اتحاد با خداست. وی در کتاب *در باب معرفت خدا (De diligendo Deo)* از چهار مرحله عروج انسان به سوی خدا سخن راند و اتحاد با خدا را غایت قصوای این سفر دانست (همان، ص ۶۲).

مطابق تصویر *بوناوئتورا (Bonaventure)* بزرگ‌ترین الهی‌دان عرفانی قرن سیزدهم، که برگرفته از آگوستین است، خدا در نفس انسان حضور دارد؛ از این روست که حقایق را به انسان اشراق می‌کند (حبیب‌اللهی، ۱۳۸۸، ص ۵۵). خدا همواره در نفس انسان دست‌اندرکار بوده و است. بنابراین، معرفت بیشتر به‌واسطه وحی معلوم می‌شود و باعث مراحل بالاتری از حیات روحانی می‌شود و امکان وحدت و نزدیکی بیشتر نفس با خدا را فراهم می‌سازد (کاپلستون، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۳۸).

آکوئیناس اتحاد با خدا را به‌واسطه فیض امکان‌پذیر دانست. او می‌گوید: «نفس مخلوق نمی‌تواند ذات خدا را ببیند، مگر آنکه خدا با فیض خود را با آن نفس متحد سازد» (آکوئیناس، ۲۰۰۰، ج ۱، ص ۵۴).

عارفان مسیحی، در سیر تاریخی تعابیر خود، از بالاترین مرتبه حضور خداوند، به اتحاد با خدا (Union with God) و سرانجام به اتحاد عرفانی (mystical union) یاد کرده‌اند (دوپیر، ۲۰۰۴، ص ۴).

Archive of SID

پیش از تبیین این تعبیر، در اینجا توجه به یک نکته بایسته است و آن اینک، در مسیحیت دو جریان متمایز و درعین حال مکمل معنوی و عبادی وجود دارد: رویکردی که مقصد و مقصودش وجود مطلق خدا و اتحاد با اوست و رویکردی که معطوف به وحی متجسد، یعنی عیسی مسیح است. همان گونه که گذشت، رویکرد اول، یعنی گروه «خداحور» (Theocentric) - که نمایندگانش کسانی همچون آگوستین و قدیسه کاترین جنوایی (Katrine of Geneva) هستند - بر این باور است که خداوند با نمادهای نانسان وار و به ویژه به مثابه نور و محبت، دریافت می‌شود. محور تجارب و تعبیرات عرفانی این گروه، خداست. اینان بیش از آنکه از مسیح سخن بگویند، از خدا حرف می‌زنند. آنها شبیه عارفان مسلمان‌اند. در این نگاه، عیسی راه و دروازه ورود به ساحت قدس الهی و مسیر و ولی الهی است.

پیروان رویکرد دوم، که بسیاری از عارفان پرشور مسیحی‌اند، با نوعی ارتباط مستقیم شخصی با خدای متجسد، عیسی مسیح زندگی باطنی خود را به پیش می‌برند. آنان «مسیح‌محورند» (Christocentric). کسانی همچون پوکس و عارفانی نظیر کاترین سینایی (Katrine of Sinai) و ریچارد رول (Richard Rolle) نماینده این رویکردند. می‌توان گفت برای آنان، «خدا فیض و عیسی، هر سه یکی هستند». آنان مسیح زنده‌شده و عروج کرده را به مثابه مراد، مصاحب و یاور جان تلقی می‌کنند (آندرهیل، ۱۳۸۴، ص ۳۰-۳۱).

البته باید توجه داشت، این گونه نیست که این دو رویکرد کاملاً از هم متمایز باشند. عارفان مسیحی در تأملات خود درباره امر جاودانه، خدای نامتناهی را به مثابه واحد و وصف‌ناپذیر، نور بی‌حدوحدصر و خیر مطلق احساس و ادراک می‌کنند؛ چنان که می‌توانند با نوعی دل‌بستگی پرشور شخصی به خدا در حالت تجسدش، به مثابه مسیح جاودانه و محبت خدمت کنند (همان، ص ۳۳-۳۵).

به هر روی، در رویکرد دوم، با توجه به زبان وحدت‌انگارانۀ اناجیل در باب رابطه خدا و مسیح، در مسیحیت باور بر این است کسانی که به عیسی ایمان آورند و به او محبت ورزند، با خدا یکی خواهند شد یا به بیان کتاب مقدس، خدا و مسیح در آنان سکنی خواهند گزید و آنان در مرگ، قیامت، حیات و مسکن گزیدن مسیح در آسمان سهیم می‌شوند (مسکین، ۱۹۹۰، ج ۲، ص ۸۵۵).

در الهیات مسیحی، اتحاد با مسیح بسیار مهم است؛ زیرا او پسر خدا، خود خدا و خدای متجسد است. کتاب مقدس اتحاد مؤمن با مسیح را با تمثیل‌های گوناگون بیان می‌کند؛ نظیر «اتحاد ساختمان و پایه آن» (افسیان، ۲: ۲۰-۲۲)، «اتحاد زن و شوهر» (افسیان، ۵: ۳۱؛ مکاشفه، ۱۹: ۷)، «اتحاد تاک و شاخه‌هایش» (یوحنا، ۱۵: ۱-۶)، «اتحاد سر و بدن» (اول قرتیان، ۶: ۱۵ و ۱۲: ۱۲) و ...

کتاب مقدس این‌ها را در تعبیر مختلف بیان کرده است: «مؤمنان در مسیح هستند» (یوحنا، ۱۹: ۱-۲۰)، «مسیح در مؤمنان است» (رومیان، ۸: ۱۰؛ غلاطیان، ۲: ۲۰)؛ «مسیح و خدا در مؤمنان ساکن هستند»

(اول یوحنا، ۱۶: ۴؛ ۱۲-۱۵؛ یوحنا، ۱۴: ۲۳)؛ «مؤمن در مسیح مشارکت دارد» و سهیم است (غلاطیان، ۳: ۲۷؛ کولسیان، ۲: ۱۳).

الهیات اصلاحی نیز بر این امر تصریح دارد که ایمان میان روح و مسیح اتحاد برقرار می‌کند؛ همان‌گونه که عروس با داماد پیوند برقرار می‌کند؛ و چنان که پولس گفته است، به‌واسطه همین سر، مسیح و روح یک جسم می‌شوند (افسیسیان ۵: ۳۱-۳۲). اگر آنها یک جسم‌اند و ازدواج نیز امری واقعی است، پس این کامل‌ترین ازدواج‌هاست (مک‌گین، ۱۹۹۳، ص ۹۹).

۳-۱. تقدیس

بیان دیگر تحول کمالی یک مؤمن مسیحی، «تقدیس» (Sanctification) است. «تقدیس» بیان تحولی است که برای یک مسیحی در ایمان به خدا و مسیح رخ می‌دهد (پترسون، ۱۹۹۵، ص ۱۳۶). این تحول، که وصف ایمان کامل و برگزیدگی است، تنها از آن مؤمنانی است که به اتحاد با خدا رسیده‌اند. تقدیس بدان معناست که مؤمن با فیض الهی و فدیة مسیح، برای خدا جدا می‌شود؛ مسیح را به‌عنوان قدوسیت خود محسوب می‌کند؛ از فساد اخلاقی طاهر شده، پر از روح‌القدس می‌شود (اعمال، ۱: ۲۴)؛ کامل می‌گردد (افسیسیان، ۴: ۱۳)؛ شبیه به مسیح می‌شود (تیسن، بی‌تا، ص ۲۷۳)؛ محبوب خدا شده، وارث شکوه و جلال خدا می‌شود (افسیسیان، ۱: ۱۸)؛ و هدف نهایی مسیح را که نیل انسان‌ها به حیات ابدی آسمانی است، تحقق می‌بخشد (انس امیرکانی، ۱۸۹۰، ج ۲، ص ۴۱۲).

به بیان دیگر، تقدیس به معنای تحول اخلاقی و معنوی، و فراخوان انسان‌ها از سوی خدا برای حیاتی با کیفیت کاملاً متفاوت (رومیان، ۱: ۷؛ اول قرتیان، ۱: ۲؛ اول تسالونیکیان، ۴: ۳-۷) و جدایی و وقف پیوسته برای بندگی خداست (مک‌پارتلن، ۲۰۰۵، ج ۲، ص ۷۱۲).

این کمال، کمال اخلاقی نیست؛ بلکه مقصود، ترسیم نزدیکی به خداست که بیانگر این امر است که انسان‌ها همچون پرستندگان، از طریق مأموریت مسیح کامل می‌شوند: «از آن‌رو که به یک قربانی مقدسان را کامل گردانیده است تا ابدالاباد» (عبرانیان، ۱۰: ۱۴).

در باور الهیات مسیحی، مقدس یعنی بی‌عیب و ملامت (کولسیان، ۱: ۲۲)؛ یعنی مؤمن حقیقی، که مخصوص خدا شده و همچون پسر محبوب خدا به کمال دست یافته است (مکدونلد، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۱۴۱۷). چنین شخصی، از حیات کامل مسیحی برخوردار است و زندگی مسیح در او جلوه دارد (عزیز، ۱۹۸۰، ص ۳۸۲). یکی از الهی‌دانان در تعریف قدیس می‌گوید: «قدیس کسی است که تا حد ممکن به مسیح، به‌رغم صعودش به آسمان، همانند شده است. او در حیات مشارکت دارد و به میزان مشارکتش در الوهیت، از نور الهی برخوردار می‌شود (بوپرنکسیوی، ۱۹۹۹، ص ۷۴-۷۵).

قداست، که به معنای پاکی فکر و عمل از هر نقص و طهارت باطن است، همچون کمالات دیگر مؤمن مسیحی، توسط فدیۀ مسیح محقق می‌شود (بارتون و مودی‌من، ۲۰۰۱، ص ۱۲۵۰)؛ انس امیرکافی، ۱۸۹۰، ج ۱، ص ۱۹۰). اینجاست که خداوند انسان دارای چنین وصفی را برای کار خود به خدمت می‌گیرد. بنابراین، همه مؤمنان تا حدی از قداست برخوردارند؛ زیرا در خدمت خدا و تحت فرمان اویند؛ اما کسانی که تسلیم محض خداوندند، از مراتب بالای قداست برخوردارند (مکدونلد، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۱۲۰۱).

اینکه تقدیس شامل چه چیز است، اغلب الهی‌دانان آن را شامل «تشبه به خدا» (Likeness to God)، «تحول» (Transformation)، «با شکوه شدن» (Glorification) و «رشد» (Growth) می‌دانند. به بیان دیگر، این امور را تحت عنوان تقدیس بیان می‌کنند. البته تازه شدن، تحول و تقدیس، همه بیانگر یک چیز و آن هم همانند مسیح شدن است؛ هرچند کتاب مقدس جایگاه ویژه‌ای برای تقدیس قائل است.

نکته قابل توجه دربارهٔ تقدیس این است که تقدیس کامل و نهایی در دنیا به دست نمی‌آید (مکدونلد، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۱۲۱۵). این امر هنگامی تحقق می‌یابد که مؤمن مسیح را ملاقات کند (تیسن، بی‌تا، ص ۲۷۸)؛ هنگامی که «کامل آید» و «جزئی نیست» شود و این هنگام رجعت مسیح است، که دیگر امکان گناه وجود ندارد و مؤمنان پر از شکوه و جلال خواهند شد. البته این تقدیس، غیر از تقدیس در دنیا نیست؛ هرچند بعد آخرتی و آیندهٔ آن است (همان، ص ۶۶-۶۷).

۲. نجات و کمال از بیرون یا توسط خود شخص

در الهیات رسمی کلیسای کاتولیک، مراحلی برای نزدیک ساختن انسان دور شده از خدا به خدا مطرح می‌شود. مسیح برای انسان ساقط شده بر اثر گناه نخستین دو کار انجام داد: نخست اینکه با فدیۀ و صلیب، مانع فرزند خدا شدن را از سر راه انسان‌ها برداشت و آنان را از گناه نخستین و پیامدهای آن و هلاکت ابدی رهایی بخشید و آنان را عادل شمرد، با خدا آشتی داد و طبیعت نو و حیات جدید به آنان بخشید؛ تعبیری که لزوماً تقابلی با هم ندارند و بیان متفاوت از یک واقعیت‌اند و هم‌زمان نیز محقق می‌شوند. به مجموعهٔ این امور، «نجات» (salvation) گویند که یکی از موضوعات بسیار مهم در سنت مسیحی است و مقدمهٔ نیل به جایگاه آرمانی انسان است. نجات، آغاز فرایند کمال است که به تدریج دوام می‌یابد؛ تا هنگامی که روح القدس بر همهٔ قوای انسان مسلط شود و او را همانند مسیح سازد (انس امیرکافی، ۱۸۹۰، ج ۲، ص ۳۷۱).

دیگر اینکه، مسیح با تجسد در قالب انسان، با ارائهٔ الگویی آرمانی، به‌مثابهٔ فرزند محبوب خدا، مقتضی لازم برای فرزند خدا و نیز فرزند کامل و محبوب خدا شدن را برای انسان‌ها مهیا نمود و بدین ترتیب، مؤمنان به خود را تقدیس می‌کنند؛ با خود را با خدا متحد می‌سازد؛ آنان را به کمال مطلوب و جایگاه آرمانی‌شان می‌رساند و آنان به صورت «پسر خدا» متشکل می‌گردند (رومیان ۸: ۲۹)؛ تا همیشه در حضور خدا «مقدس» و بی‌عیب باشند

(افسیان ۱: ۴) و با خدای پدر و پسر «یکی» شوند؛ چنان که آنان یکی هستند (یوحنا ۱۷: ۱۲)، آن گاه «شبیبه خدا» و فرزندان کامل خدا خواهند شد (افسیان ۲: ۲-۳).

به بیان دیگر، کار مسیح دارای دو جنبه است: نخست اینکه خدا به مؤمنان اعتبار می‌بخشد و منزلت راستی و صداقت می‌دهد؛ دیگر اینکه به آنان قدرت می‌بخشد تا درست کارانه زندگی کنند؛ اینکه آنان مطابق تصویر پسر خدا شوند و در شکوه آینده او سهیم گردند و در خانواده الهی حضور یابند و با خانواده الهی یکی شوند (بارتون و مودی من، ۲۰۰۷، ص ۱۰۹۹): چنان که کتاب مقدس می‌گوید: «نقشه غیر قابل تغییر خدا همواره این بوده است که ما را در خانواده الهی خود به فرزندی بپذیرد؛ و برای این منظور، عیسی مسیح را فرستاد تا جانش را در راه ما فدا کند» (افسیان، ۱: ۵).

در مسیحیت، قرب تحولی وجودی و حقیقی است و مقرب کسی است که استعدادها و نیروهای بالقوه‌اش برای انسان ملکوتی شدن و پیوند با خدا و مسیح بالفعل شده است؛ هر چند این فرایند، حداقل در مسیحیت رسمی کلیسای کاتولیک، بیشتر، از بیرون است تا از ناحیه خود شخص؛ زیرا در نظام آگوستینی، چندان جایی برای اختیار انسان نیست. نجات و رستگاری، تنها به واسطه فیض الهی، بدون استحقاق بشر، تحقق می‌یابد (هیگ، ۱۹۹۷، ص ۶۱۰).

خلاصه باورهای مهم مسیحی «فیض»، «برگردگی» و «فدیه» این است که انسان‌ها خود نمی‌توانند از آلودگی گناه ذاتی نجات یابند و به کمال و تقرب به خدا دست یابند؛ بنابراین خداوند خود باید مداخله کند و به فیض رایگان خود، با فدیة مسیح، انسان‌ها را نجات بخشد و در مرحله بعد به کمال برساند. همچنین مطابق آموزه برگردگی، خداوند عده‌ای را برای نجات و کمال برمی‌گزیند. بنابراین، این نجات‌بخشی و کمال و تقدیس، بیرون از خود مؤمن قرار دارد و او فقط مهمان این سفره است.

مطابق تفسیر آگوستین و نامه‌های پولس، فیض به همگان بخشیده نمی‌شود و فقط «برگردگان» به فیض نجات دست می‌یابند (لین، ۱۳۸۰، ص ۸۷). هر چند تأثیر کار مسیح در دسترس همگان قرار دارد، ولی برای برگردگان مؤثر است (تیسن، بی تا، ص ۲۲۸-۲۲۹). در نتیجه، آنها که برگزیده نشده‌اند، نمی‌توانند کاری بکنند (گریدی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۷-۱۸۸).

به بیان دیگر، مطابق الهیات پولسی، خدا خود انسان‌ها را برای خدمت به خود مهیا ساخته و فضایی خاص را فراهم کرده است تا بتوانند در آن خدمت کنند (بوتریک، ۱۹۵۲، ج ۱۰، ص ۶۴۷). خدا درخواست‌های اخلاقی را در انسان ایجاد می‌کند و روح خدا آنچه را که خواسته شده است، محقق می‌سازد. انسان از خود هیچ ندارد؛ حتی ایمان، هدیه خدا به انسان است (همان، ج ۹، ص ۵۲۶) و سهم انسان پذیرش این هدیه است (یوحنا، ۳: ۱۵-۱۸؛ اعمال، ۱۶: ۳۱). مردم نمی‌توانند فیض را دریاف دارند؛ تنها کاری که می‌توانند بکنند، تشکر در مقابل فیض اعطایی است

(همان، ج ۱۱، ص ۵۵). درجات یک مسیحی نیز تنها به فیض خدا وابسته است، نه به تلاش خود شخص (پترسون، ۱۹۹۵، ص ۴۸). بنابراین، جایگاه آرمانی انسان در مسیحیت، اعطایی و هدیه الهی است.

۳. رهاورد قرب به خدا

برای یک مؤمن مسیحی، با توجه به مراتب و درجاتش، این کمال دستاوردهایی دارد که به برخی از آنها می‌پردازیم. البته توجه به این نکته بایسته است که همه آثار این کمال نهایی، برای بسیاری در دنیا مشهود نیست و بلکه برای دنیا نیست. این کمال، آثاری دارد که در ابعاد دنیوی نمی‌گنجد؛ همچون همنشینی با اولیاءالله در بهشت، جنات نعیم و... به تعبیر دقیق‌تر، اوج رهاورد کمال مؤمن، در آخرت جلوه‌گر است که ظرفیت تحقق خواسته‌های نامحدود او را دارد؛ هرچند زمینه تحقق آنها باید در دنیا مهیا شود.

۱-۳. نورانی شدن

نور، یکی از واژگان کلیدی و محوری در ادیان است و نقشی مهم در تعبیر دینی ایفا می‌کند. انواع متعدد نورهای مادی و معنوی، نظیر نور خورشید و ماه، نور خدای متعال، نور ایمان و... وجود دارد. با توجه به مواجهه‌ای که ادیان توحیدی با «نور» دارند و تعبیری که درباره نور مطرح می‌کنند، می‌توان به این نکته اذعان داشت که همه مصادیق نور، حقیقی اند و الفاظ برای روح معانی وضع شده‌اند؛ بدون اینکه آن معانی مشروط به هیئت و صورت خاص یا مصداق محسوس یا معقول باشند.

بنابراین، با توجه به طولی بودن معنا و دیدگاه وضع الفاظ برای روح معانی، نه‌تنها نور بودن خداوند حقیقی است و نه استعاری، بلکه نور مؤمنان مقرب نیز حقیقی است؛ از این رو دارای اثر است و راهنمای سیر آنان به سوی خدای متعال و بهشت خواهد بود. در نقطه مقابل نیز ظلمت انسان‌های دور از خدا حقیقی است، که نمی‌توانند به سوی حق تعالی حرکت کنند.

در ادیان الهی، نفس انسانی مدام در حال تحول است و در هر آنی، شأنی جدید بر او عارض می‌شود و در اثر اکتساب به اخلاق، به حقایق مختلف نورانی یا ظلمانی تبدیل می‌شود.

همان‌گونه که یک شیء هر چه به منبع نور حسی نزدیک‌تر باشد، نورانی‌تر و روشن‌تر از اشیای دورتر است، انسان نیز هرچه به منبع نور حقیقی (خدای متعال) نزدیک‌تر باشد، نورانی‌تر است.

در مسیحیت با نورانی شدن انسان مقرب مواجهیم. یکی از واژگانی که در مسیحیت برای خداوند به کار می‌رود، نور است (اول یوحنا، ۱: ۵). بنابراین، هر کس به خدا نزدیک‌تر و شبیه‌تر شود، نورانی می‌شود. در الهیات مسیحی، «خدا نوری دامن‌ناهی» (دکترناپذیر است. پدر، پسر و روح‌القدس نورند. این سه، نوری یگانه، بسیط، سرمدی، قدیم و

راه نیل به خداوند، در هر یک از دو شاخه کاتولیک و ارتدکس شرقی متفاوت است. کلیسای شرقی راهی را در پیش گرفت که راه خدا به عنوان نور بود. این راه در مواعظ قرن چهارم و پنجم منسوب به ماکاریوس، مرشد صحرای مصر، آشکار شد.

قدیس سیمون درباره نور و قدرت آن برای تحول انسان می گوید:

این نور بر ما می تابد، بدون غروب کردن؛ بدون تغییر و تحول و بدون شکل و صورت. این نور سخن می گوید؛ فعالیت می کند. زندگی می کند؛ حیات می بخشد و بر کسانی که بتابد، آنان را نورانی می کند. ما گواهی می دهیم که «خدا نور است» و به کسانی که رؤیت الهی عطا شده است، او را همچون نور مشاهده می کنند. کسانی که او را دیده اند، او را همچون نور درک کرده اند؛ زیرا نور شکوه و جلال خدا پیشاپیش در حرکت است و بدون نور جلوه گر شدن او محال است. کسانی که نور او را ندیده اند، او را ندیده اند؛ زیرا او نور است؛ و کسانی که این نور را دریافت نکرده اند، هنوز فیض را دریافت نکرده اند» (همان، ص ۲۴۵).

روح القدس، شهود این نور الهی را مطابق ظرفیت و شایستگی افراد در حیات کنونی، به آنان می بخشد؛ هر چند شهود کامل این نور، در آخرت تحقق می یابد (لاسکی، ۱۹۷۳، ص ۲۲۰، پالاماس، ۱۹۸۳، ص ۳۳-۳۴).

از سوی دیگر، مطابق دیدگاه مسیحیت، انسان ها هنگام تولد، همگی در تاریکی به سر می برند؛ به ویژه کفار، که در تاریکی افکارشان (افسسیان، ۴: ۱۸) به سر می برند. خداست که انسان ها را از تاریکی به نور خود فرامی خواند و از ظلمت خارج می کند و به ملکوت پسرش در نور وارد می سازد (کولسیان، ۱: ۱۲).

کسانی که در نور گام می نهند، می توانند به تحول وعده داده شده خداوند در ملکوت او امید داشته باشند (متی، ۱۳: ۴۳) و در آنجا با آن نور، چهره منور خدا را ببینند (مکاشفه، ۲۲: ۴). به همین دلیل است که پولس به مردمان توصیه می کند که در دستان نور قرار گیرند و در نور قدم زنند و سلاح و سپر نور بر تن کنند (رومیان، ۱۳: ۱۲؛ اول تسالونیکیان، ۵: ۴-۸) تا با خدا، که نور است، متحد شوند (اول یوحنا، ۱: ۵-۷)؛ و کسانی که همچون پسر حقیقی نور زندگی کنند، نور الهی را متجلی می سازند (متی، ۵: ۱۴-۱۶).

یک نکته قابل توجه در مسیحیت این است که با توجه به خدا بودن مسیح در این آیین، در بسیاری از تعبیرها ما با خدای متجسد نورانی مواجهیم و سالک با این نور منور می شود. بنابراین، نفسی که از زیبایی ناگفتنی جلال نور چهره مسیح کاملاً روشن شود، به اشتراک کامل در روح القدس نائل می آید و قابلیت می یابد محل عرش خدا باشد (پیترز، ۱۳۸۴، ص ۳۳۶-۳۳۷، به نقل از ماکاریوس، مواعظ ۱: ۲).

اگر موسی روی کوه سینا نماد ورود عارف به ابر ناشناختنی (Cloud of Unknowing) است، عیسی که روی کوه تabor در ایالت جلیل تغییر هیئت یافت، نیرومندترین نماد عرفان نور است. کتاب مقدس در این باره می گوید: «گفت من نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود؛ بلکه نور حیات را یابد» (یوحنا، ۸: ۱۲).

بدین سان، مؤمنان به مسیح در نور او وارد می شوند و همچون پسران نور زندگی می کنند (افسسیان، ۵: ۸).

این نور، نه یک نور صرفاً محسوس است و نه صرفاً یک نماد. این نور همان است که برای موسی هنگام پایین آمدن از طور سینا (خروج، ۳۴: ۲۹) پدیدار شد (همان، ص ۳۳۸، به نقل از گریگوری پالماس، مثلثات، ۲: ۳. ص ۸-۹).

۲-۳. جانشینی مسیح

در مسیحیت، دارندگان مراتب بالای قرب، دارای نوعی جانشینی مسیح و ولایت بر اموری نظیر کارهای خود مسیح‌اند؛ همچون هدایت دیگران و تبلیغ آیین او. همچنین از نوعی توانایی فوق‌العاده تکوینی، نظیر شفا دادن به مریض، تکلم به چند زبان و... برخوردارند. در نسخه یونانی عهد جدید، گاه واژه «اپیتروپوس» (Epitropos) به معنای «پیشکاری یا نظارت بر اموال» به کار رفته است که به مؤمنان حقیقی اختصاص دارد و از آن همه نیست (متی، ۲۰: ۸). در یکی از مثل‌های حضرت عیسی ﷺ واژه یونانی دیگر، «ایکونوس» (Oikonomos) - که به لحاظ معنا نزدیک به واژه پیشین، و به معنای خانه‌دار یا مسئول امور خانه است - در معنایی مجازی به کار رفته و حاکی از شأن معنوی رفیع برای کسی است که بتواند به آن جایگاه دست یابد. در اینجا کسی که از طرف حضرت به کار هدایت دیگران گماشته شده، به ناظر اموال مولای خود (ایکنوس) تشبیه شده است: «خداوند گفت: پس کیست آن ناظر (ایکنوس) امین و دانا، که مولای او وی را بر خدام خود گماشته باشد...؟ خوشا به حال آن غلام (دولس) (Doulos) که آفایش چون آید، او را در چنین کار مشغول یابد. هرآینه به شما می‌گویم که او را بر همه مایملک خود خواهد گماشت» (لوقا، ۱۲: ۴۲-۴۴).

در بعضی از نامه‌های پولس نیز واژه «ایکنوس» به مثابه تعبیری مجازی و حاکی از نوعی شأن خاص برای خدامان مسیح و رسولان ایشان به کار رفته است: «هر کس ما را چون خدام مسیح و وکلای اسرار خدا (ایکنوس مُستیر یون ثئو) (Oikonomos Mysterion Theou) بشمارد» (اول قرنتیان، ۴: ۱).

پولس در جاهای دیگر نیز از نوعی مسئولیت و مأموریت خاصی که به وی واگذار شده، سخن گفته است: مأموریتی (ایکنومیا) (Oikonomia) به من سپرده شده است (اول قرنتیان، ۹: ۱۷): «که من خادم آن گشته‌ام بر حسب تدبیر (ایکنومیا) خدا که به من برای شما سپرده شد تا کلام خدا را به کمال برسانم...» (کولسیان، ۱: ۲۵-۲۷). بنابراین، واژه یونانی ایکنومیا - که معادل stewardship را در بعضی ترجمه‌های انگلیسی، و معادل «پیشکاری یا نظارت بر اموال یا وکالت» را در ترجمه فارسی برای آن به کار برده‌اند - در دیدگاه عهد جدید حاکی از نوعی شأن خاص، نه برای همگان، بلکه برای کسانی است که وظیفه شاگردی حضرت مسیح و دعوت به ایمان به او و ابلاغ پیام ایشان را دارند (لوقا، ۱۲: ۴۲).

جایگاه این شاگردان یا رسولان و مقربان چنان است که به گفته برخی از مفسران کتاب مقدس، در امر خلقت و بازخوبی جهان، خدا و مسیح سهیم می‌شوند (بوتریک، ۱۹۵۲، ج ۱۰، ص ۵۱۸) و به آنان اسرار ملکوت آسمان داده می‌شود که دیگران از آن خیر ندارند (متی، ۱۳: ۱۱).

بنا بر بخش‌هایی از کتاب اعمال رسولان، آنان علاوه بر آگاهی از اسرار و وظیفه هدایت، پس از صعود عیسی به آسمان، از نوعی توانایی فوق‌العاده تکوینی نیز برخوردار بودند؛ کاری که عیسی بر آن توانا بود؛ نظیر شفا دادن مریضان، تکلم به چند زبان و...: «آیات و معجزات عظیمه از دست‌های رسولان در میان قوم به ظهور می‌رسید» (اعمال، ۵: ۱۲)؛ «و چون روز پنطیکاست رسید... همه از روح‌القدس پرگشته به زبان‌های مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلقّف بخشیده، به سخن گفتن شروع کردند» (اعمال، ۲: ۱-۴).

کارهای خارق عادت مسیح، ناشی از اتحاد او با خدا بود و به همین‌سان، از آنجا که روح مسیح در مقربان حضور دارد، آنان نیز می‌توانند کار مسیح را انجام دهند (همان، ج ۸، ص ۷۰۴): «هرکه به من ایمان آرد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد و بزرگ‌تر از اینها نیز خواهد کرد» (یوحنا، ۱۴: ۱۲).

اینکه عیسی ﷺ به شاگردان وعده می‌دهد که می‌توانند کارهای فوق‌عادت انجام دهند، نشانگر این امر است که این امور اختصاص به انبیا ندارد و مؤمنان نیز با نیل به مراتب بالای کمال، قادر به انجام آنها هستند (ادی، ۱۹۷۳، ج ۲، ص ۱۲۶) و حتی این امر به شاگردان مسیح نیز اختصاص نداشت و سایر مؤمنان نیز اگر با مراتبی از ایمان، شایسته نزول روح‌القدس بر خویش باشند، می‌توانند از این کرامات برخوردار شوند (همان، ج ۹، ص ۳۷): «ایمان داران... به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبان‌های تازه حرف زنند و مارها را بردارند؛ و اگر زهر قاتلی بخورند، ضرری بدیشان نرساند و هرگاه دست‌ها بر مریضان گذارند، شفا خواهند یافت» (مرقس، ۱۶: ۱۵-۱۸؛ نیز، یوحنا، ۱۴: ۱۲)؛ چنان‌که دربارهٔ *سِتِفَان* - که در زمره شاگردان مسیح نبود - گفته شد: «آیات و معجزات عظیمه در میان مردم از او ظاهر می‌شد» (اعمال، ۶: ۳، ۵، ۸).

۳-۳. لقاءالله و رؤیت سعیده

سیر کمالی برخی از سالکان الی الله در مرحلهٔ اوج کمال، به «لقاءالله» و «وصال» و «رؤیت الهی» منجر می‌شود. رؤیت الهی رهاورد نهایی و برترین مرتبهٔ قرب است. در اینجا، سالک به ذات اقدس الهی رهنمون می‌شود و در جوار رحمت الهی استقرار می‌یابد.

رؤیت الهی حقیقتی است دارای مراتب، که رتبه‌ای از آن در این عالم برای اولیاءالله حاصل می‌شود و مرتبهٔ عالی آن در قیامت برای اولیای خدا، با توجه به مراتب کمال و گستره معرفتشان رخ می‌دهد (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۵).

در الهیات مسیحی، «رؤیت سعیده» (Beatific vision) ثمرهٔ فرجامین کمال و نزدیک شدن یک مسیحی به خدای تعالی است که در آن مرت محقق می‌شود؛ زمانی که مسیح ظهور کند و مؤمن مسیحی شبیه او شود (اول یوحنا، ۳: ۲).

شهود چهره به چهره خدا برای قیامت است که مرحله نهایی کمال مسیحی است. انسان‌ها در این دنیا جلال او را در آینه می‌بینند. در واقع آنچه آنان دریافت می‌دارند، شناخت جلال خدا در چهره عیسی مسیح است. این شناخت در رؤیت خداوند کامل می‌شود (مالدم، ۲۰۰۵، ج ۳، ص ۱۶۵۸-۱۶۸۴). به بیان دیگر، نتیجه طبیعی کمال، که تشبه به مسیح است، رؤیت سعیده است؛ و تشبه کامل به مسیح، در آخرت محقق می‌شود. سعادت کامل، از طریق اتحاد درونی با خدا در رؤیت سعیده حاصل می‌شود؛ اما در این دنیا مشارکت محدود در خیر کامل، از طریق فعالیت انسان، گونه‌ای از سعادت طبیعی یا مافوق طبیعی را تدارک می‌بیند، که به‌رغم نقصان، آغاز سعادت کامل است (مک‌موهان، ۲۰۰۳، ج ۶ ص ۹۱۸).

رؤیت سعیده، شناخت حقیقی خداوند به صورت واضح و مستقیم چهره به چهره (مالدم، ۲۰۰۵، ج ۳، ص ۱۶۸۶-۱۶۸۷). است که باعث سعادت ابدی و برتر از اجزای دیگر سعادت است. به بیان دیگر، رؤیت سعیده از آن کسانی است که به حیات ابدی دست یابند (آکوئیناس، ۲۰۰۰، ج ۵۴، ص ۱۸۲؛ ردل، ۲۰۰۳، ج ۲، ص ۱۸۹). پاک‌دلان و آنان که با خدا صادق‌اند (متی، ۵: ۸) و آنان که با خلوص دل می‌کوشند تا خواست خدا را محقق سازند (کولسیان، ۳: ۱۰)، خدا را خواهند دید. این رؤیت، صرفاً یک معنای استعاری یا عرفانی محض نیست؛ بلکه خدا پادشاه مقربان را اجازه رؤیت خود در هنگامه بازگشت مسیح قرار داده است (بوتریک، ۱۹۵۲، ج ۷، ص ۲۸۵). البته آکوئیناس معتقد است که رؤیت سعیده، در این دنیا نیز، برای برخی همچون موسی در طور سینا (خروج، ۳۴: ۲۸-۳۵؛ دوم قرتیان، ۱۲: ۴-۲) تحقق یافته است (کراس، ۱۹۵۷، ص ۱۴۰).

مطابق دیدگاه پولس و نیز *انجیل یوحنا*، شناخت خداوند عنصر حیاتی در درک سعادت وعده داده شده و تبیین این امید فرجام‌شناختی است (اول قرتیان، ۱۳: ۱۲؛ یوحنا، ۱۷: ۳). پیداست که مقصود از شهود خداوند (ردل، ۲۰۰۳، ج ۲، ص ۱۸۶) شهود ذات خدا یا شهود مادی نیست؛ بلکه مراد درک کامل حضور و حقیقت خداوند است (مالدم، ۲۰۰۵، ج ۲، ص ۱۹۱-۱۹۲).

قداست و تبرک انسان‌ها در خدا، که ارتباط شخصی مستقیم و مستمر با خداوند است، بخشی از فرایند کمال فرجام‌شناختی است که از طریق کامل شدن مسیح به دست می‌آید (پترسون، ۱۹۹۵، ص ۳۷). کسانی که به صورت فراطبیعی به فیض خدا تولد تازه یافته‌اند، پس از مرگ خدا را می‌بینند. این رؤیت سعیده هدیه الهی است به انسان، به‌مثابه غایت نهایی سفر او. تنها کسانی که به عمل تقدیس مسیح بر صلیب اعتماد می‌کنند و هشدار به دنبال تقدیس رفتن را جدی می‌گیرند، خدا را خواهند دید.

پولس میان دو مرحله رستگاری در مسیحیت تمایز قائل می‌شود: اکنون و آینده (ر.ک: اول قرتیان، ۱۳: ۱۲). در طی این جیاتان دیوخی که *www.SID.ir* تبلیغ دوران کودکی است (ر.ک: اول قرتیان، ۱۳: ۱۱)، یک مسیحی خدا را تنها تاحدی می‌شناسد؛ همچون در آینه؛ اما هنگامی که به دوران بلوغ و بزرگی می‌رسد و فرزند کامل خدا می‌شود، خدا را آن

گونه می‌شناسد و می‌بیند که خدا او و خود را می‌شناسد و می‌بیند. در اینجا، شناخت و شهود چهره به چهره خدا با شکوه و جلالش است، نه از طریق آئینه (همان، ص ۳۶).

برخی از الهی‌دانان درباره نحوه رؤیت خداوند بر این باورند که خدا چهره به چهره دیده می‌شود و برخی نیز معتقدند که قوای انسانی تعالی می‌یابد و بدین‌سان رؤیت فراطبیعی است.

تطهیر قلب، پیش شرط رؤیت چهره به چهره خدا و شبیه خدا شدن است (رک: اول یوحنا، ۳: ۲-۳؛ کنکیزم، ۱۹۹۹، ص ۲۵۱۹).

مطابق تفسیری دیگر از رؤیت، آگوستین، با توجه به برخی از فقرات عهد جدید، نظیر «من در پدر هستم و پدر در من» (یوحنا، ۱۴: ۱۰)، رؤیت مسیح را رؤیت خدا می‌داند و می‌گوید: «رؤیت عیسی رؤیت خداست؛ زیرا بر اساس تثلیث، هنگامی که یک خدا دیده شود، تثلیث دیده شده است... میان دیدن پسر و دیدن پدر تفاوتی نیست» (ردل، ۲۰۰۳، ج ۲، ص ۱۸۸).

چنان که الهی‌دانی دیگر می‌گوید: اوست که در بالای نردبان سلوک ایستاده است و سالک پس از طی طریق و رسیدن به آخرین پله، مسیح را مشاهده می‌کند و ملکوت آسمان را از دستش دریافت می‌دارد. رؤیت مسیح اوج سعادت سالک است (الفی‌یر، ۲۰۰۰، ص ۵۸).

از زبان خود مسیح نیز در کتاب مقدس این تعبیر وجود دارد: هر که مرا دوست بدارد، پدرم او را دوست می‌دارد؛ و من او را دوست می‌دارم و خود را برای او آشکار می‌سازم (یوحنا، ۱۴: ۲۱). در اینجا، تجلی و ظهور پسر، تجلی و ظهور پدر است؛ زیرا او آئینه و تجلی کامل پدر است؛ چنان‌که در پاسخ کسی که از او درخواست کرد که «ای سرور! پدر را به ما نشان ده» (یوحنا، ۱۴: ۸)، گفت: «ای فیلیپس! در این مدت با شما بوده‌ام. آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دیده، پدر را دیده است. پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده؟ آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟» (یوحنا، ۱۴: ۹-۱۰).

۳-۴. دریافت روح القدس

از آثار تقرب به خداوند و مسیح، تأیید و تعمیم با روح القدس و سکونت روح القدس در مقدسان است. آنچه در اینجا مدنظر است، تأیید و تعمیم به عنوان دو آیین کلیسایی تشریف به مسیحیت نیست، که برای ورود به مسیحیت ضروری است؛ بلکه مقصود، دریافت روح القدس است که گاه از آن به تعمیم به روح القدس یا تعمیم در روح القدس هم تعبیر می‌شود.

به هر روی، دریافت روح القدس نشانه یافتن قدرت بر امور فراطبیعی، همچون تکلم به زبان‌های دیگر است. به بیان دیگر، تأیید و تعمیم روح القدس پاداش کسانی است که به کمال مسیحی دست یافته‌اند. سکونت روح القدس تضمین‌کننده کمال مؤمنان و رستخیز آنان است (رومیان، ۸: ۱۱).

نخستین اشاره‌ها به تعمید به روح‌القدس در عهد جدید، مربوط به یحیای تعمیددهنده است؛ که گفت: تعمید من به آب است؛ اما مسیح موعود مؤمنان را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد (متی، ۳: ۱۱؛ نیز مرقس، ۱: ۸؛ لوقا، ۳: ۱۶). عیسی دربارهٔ حضور روح‌القدس در خود می‌گوید: «روح خداوند بر من است؛ زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و...» (لوقا، ۴: ۱۸-۱۹).

عیسی خود اصطلاح تعمید به روح‌القدس را به کار می‌برد و آن را تجربه‌ای می‌داند که به هنگام آن، روح‌القدس بر حواریون نازل می‌شود و به آنان قدرت می‌بخشد (اعمال، ۱: ۴-۸). در اینجا، روح‌القدس نه تنها با مؤمنان، که در مؤمنان است: «و من از پدر سؤال می‌کنم و تسلی‌دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند... و در شما خواهد بود» (یوحنا، ۱۴: ۱۷).

یوحنا شرح داده است که عیسی هنگامهٔ رفتن، شاگردان را تشویق کرد و گفت که چگونه باید از او پیروی کنند. او وعده داد که یک تسلی‌دهنده و مدافع برای آنان بفرستد؛ کسی که برایشان دعا کند، آن‌گاه که ندانند با چه کلماتی دعا کنند؛ کلمات لازم را برای دفاع از خود به ایشان عطا کند، آن‌گاه که در راه او مورد اتهام و تحت آزار قرار گیرند؛ او روح‌القدس را به ایشان وعده داد (یوحنا، ۱۴: ۲۶).

پس از شکوه و جلال یافتن مسیح، روح‌القدس به شاگردان مسیح و مقربان او داده شد (بارتون و مودی‌من، ۲۰۰۷، ص ۹۸۸) و شاگردان در روز پنطیکاست (Pentecost) تعمید روح‌القدس را یافتند و با قدرت ناشی از روح‌القدس، به زبان‌های دیگر سخن گفتند (اعمال، ۱: ۱-۴).

اینکه مدتی پس از رستاخیز مسیح، حواریون روح‌القدس را دریافت داشتند، در نوشته‌های عهد جدید امری ثابت است (بوتریک، ۱۹۵۲، ج ۹، ص ۳۶). هدیهٔ روح‌القدس شاهی بود بر حیات جدید جامعهٔ مسیحی و مسیحیان (همان، ص ۳۶).

واژگان بسیاری برای توصیف تجربهٔ حضور روح‌القدس در مقربان به کار رفته است که برخی از آنها عبارت‌اند از: «تعمید با روح‌القدس» (اعمال، ۱: ۵-۴؛ ۱۱: ۱۶)، «نازل شدن روح‌القدس» (اعمال ۱: ۸؛ ۱۵: ۸؛ ۴۴: ۱۰؛ ۱۵: ۱۱؛ ۱۹: ۶)، «پیر شدن از روح‌القدس» (اعمال ۴: ۲؛ ۳۱: ۱۷؛ ۹)، «افاضه شدن روح‌القدس» (اعمال ۱۰: ۴۵)، «سکونت روح‌القدس» (رومیان، ۸: ۹) و «یافتن روح‌القدس» (اعمال ۱۰: ۴۷؛ ۱۹: ۲).

اعطای روح‌القدس اختصاص به شاگردان ندارد (اعمال، ۲: ۴-۱). خداوند به آنانی که به مسیح ایمان آورند و به مراتب کمال برسد، روح خود را عطا می‌کند. کسی که روح‌القدس در او سکنی نگزیند، شاگرد حقیقی مسیح نیست و با او متحد نیست (ادی، ۱۹۷۳: ۵، ۱۱۹؛ رومیان، ۸: ۹).

حضور روح القدس در مؤمنان کامل، امری حقیقی است، نه شاعرانه و تشریفاتی (پوتربیک، ۱۹۵۲، ج ۱، ص ۵۵ و ج ۸، ص ۷۰۹). مؤمنان با دریافت روح القدس از خداوند، فرزند خدا می شوند (همان، ج ۱۰، ص ۵۲۷).

در اینجا توجه به یک نکته بایسته است و آن اینکه بین تقرب به خداوند و دریافت روح القدس، رابطه متقابل برقرار است؛ بدین معنا که هم تقرب به خداوند باعث دریافت روح القدس می شود - چنان که بدان اشاره شد - و هم دریافت روح القدس؛ و بدین سان، فعالیت آن باعث تولد تازه می شود (یوحنا، ۳: ۳-۸)؛ زیرا روح است که حیات می بخشد (یوحنا، ۶: ۶۳). پولس درباره تازگی ناشی از روح القدس سخن می گوید (تیطس، ۳: ۵). با سکونت روح القدس و کار او در مؤمن، مسیح در مؤمن حضور می یابد و باعث حیات جدید برای او می شود (مکدونلد، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۷۴۷).

در نهایت اینکه، روح القدس در عهد قدیم گاهی بر برخی از اشخاص حلول می کرد و وارد می شد؛ اما باز از آنها جدا می شد؛ لکن در عهد جدید، روح القدس تا ابد در مؤمنان خالص ساکن خواهد بود (یوحنا، ۱۴: ۱۷) و در آنان عمل خواهد کرد (مکدونلد، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۵۲۰).

نتیجه گیری

با توجه به آنچه گذشت، نقطه اوج ایمان و ثمره فرجامین باور به آسمان و انجام کارهای شایسته در مسیحیت، نزدیک شدن به ساحت ربوبی حضرت حق و کمال مطلق است. اوج این نزدیک شدن - که تحولی حقیقی و وجودی است، نه اعتباری و تشریفی - به اتحاد و یگانگی با خداوند، و مقدس و پاک شدن می انجامد و دستاورهای بسیاری برای یک مؤمن مسیحی دارد؛ نظیر منور شدن به نور الهی، دستیابی به لقای الهی و رؤیت سعیده، جانشینی خدا و مسیح، و دریافت روح القدس.

اما نکته مهم در مسیحیت این است که این نزدیک شدن، رابطه ملازمی مهمی با عیسی مسیح دارد؛ به گونه ای که تقرب به خدا با اتحاد با مسیح در هم می آمیزد.

نکته مهم دیگر این است که در الهیات رسمی کلیسای کاتولیک، این کمال بیشتر، از بیرون و به واسطه فیض الهی و برگزیدگی و فدیۀ مسیح است. به بیان دیگر، در مسیحیت، نجات و کمال، از جانب خدا و تضمین شده است. انسان با عمل خود هرگز نمی تواند شایسته نجات و رستگاری شود؛ هرچند در برخی از فرقه ها، نظیر ارتدکس ها یا در رویکردهای عرفانی، عملکرد خود انسان نیز در نیل به کمال دخیل است.

نکته دیگر در باب این کمال انسانی این است که این سعادت برای همگان مشترک است و به گروهی خاص، نظیر انبیا و اولیا اختصاص ندارد. البته واضح است که همگان در این وادی گام نمی‌نهند و در عمل، اندکی به مراتب بالای آن راه می‌یابند.

جمله‌های مختلف رهاوردهای کمال مسیحی، با توجه به مراتب کمال سالکان است و چنین نیست که همه این دستاوردها از آن همگان باشد. این نتایج، از آن دارندگان متفاوت مراتب کمال است؛ هرچند امکان جمع آنها در یک نفر نیز ناممکن نیست.

چنان که پیداست، برخی از رهاوردهای تقرب به خدا و اتحاد با مسیح در آیین مسیحیت، به همین آیین اختصاص دارد و در دیگر ادیان توحیدی شاهد آن نیستیم؛ نظیر دریافت روح‌القدس.

به هر روی، این نزدیک شدن به خدای متعال دارای دستاوردهای عظیمی است و با وجود تحقق بسیاری از آنها در آخرت، برخی از آنها و بلکه بالاترین آنها نیز در دنیا برای مقربان رخ می‌نماید.

Archive of SID

آندرهیل، اولین، ۱۳۸۴، *عارفان مسیحی*، احمدرضا مؤیدی و حمید محمودیان، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

ادی، ولیم، ۱۹۷۳م، *الکنز الجلیل فی تفسیر الانجیل*، بیروت، مجمع الكنائس.

انس امیرکائی، جیمس، ۱۸۹۰م، *نظام التعليم فی علم اللاهوت القويم*، قاهره، مطبعة الامیرکان.

بوبرینکسیوی، بوریس، ۱۹۹۹م، *معجم اللاهوت الارثوذكسی*، طرابلس، المنشورات الارثوذكسیة مكتبة السائح.

پیترز، اف تی، ۱۳۸۴، *یهودیت، اسلام و مسیحیت*، حسین توفیقی، قم، ادیان و مذاهب.

تیسن، هنری، بی تا، *الاهیات مسیحی*، طاهووس میکائیلان، تهران، حیات ابدی.

حبیب‌اللهی، اکبر، ۱۳۸۸، *فلسفه بوناوتورا*، تهران، حکمت.

عزیز، فهیم، ۱۹۸۰م، *المدخل الی العهد الجدید*، قاهره، دار الثقافة.

کاکایی، قاسم، ۱۳۸۱، *وحدت وجود به روایت ابن عربی و مایستر اکهارت*، تهران، هرمس.

کتاب مقدس، ۱۹۹۵م، انجمن بین‌المللی کتاب مقدس.

گریدی، جوان، ۱۳۷۷، *مسیحیت و بدعت‌ها*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی، قم، طه.

لین، تونی، ۱۳۸۰، *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه روبرت آسریان، تهران، فرزانه روز.

مسکین، الاب متی، ۱۹۹۲م، *شرح رساله القديس بولس الرسول الی اهل رومیة*، قاهره، دیر القديس انبا.

_____، ۱۹۹۰م، *شرح انجیل القديس یوحنا*، قاهره، دیر القديس انبا.

مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۰، *به سوی خودسازی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ❖

مکدونلد، ولیم، ۱۹۹۸م، *تفسیر کتاب المقدس للمؤمن*، بیروت، دار الثقافة.

Alfeyev, Hilarion, St., 2000, *Symeon, the New Theologian and Orthodox Tradition*, Oxford.

Aquinas, Thomas, 2000, *Summa Theologia*, Translated by Fathers of English Domain Province

Kevin Knight, <http://www.newadvent.org>.

Barton, John and Muddiman, John, 2007, *The Oxford Bible Commentary*, OUP Oxford.

Buttrick, George Arthur, 1952, *The Interpreter's Bible: the holy scriptures*, New York: Abingdon Press.

Catechism of the Catholic Church, 1999, *Catholic Church*, Rev. ed.- London: Geoffrey Chapman.

Chapman, Geoffrey, 2000, *The New Jerome Biblical Commentary*, London, oxford.

Cross, F. L. , 1957, *The oxford Dictionary of the Christian Church*, London, Oxford University Press, New York, Toronto.

Duper, Louis, 2004, *Unio Mystica, The State and the Experience*, New York, Oxford University press.

Hick, John, 1997, "Religious Pluralism", *A Companion to Philosophy of Religion*, Philip L. Quinn, (ed.), Cambridge, Black Well, P.610.

Lossky, Vladimir, 1973, *the Mystical Theology of the Eastern Church*, Cambridge and London.

Maldame, Jean Michel, 2005, "Vision Beatific" in: *Encyclopedia of Christian Theology*, Lacoste, Jean-Yves (ed.), New York, Routledge.

Maurer, Armand A., 1965, *Medieval philosophy*, New York, Random house.

McGinn, Bernard & Idel, Moshe, 1996, *Mystical union in Judaism*, Christian and Islam, New York, Continuum.

McGrath, Alister E., 1993, *Reformation Thought*, Massachusetts, Blackwell, 1993.

McMahon, T. F., 2003, "Happiness" in: *Gale*, Thomson, New Catholic Encyclopedia, Washington, The Catholic university of American.

McPartlan, Paul, "Holiness" in *Jean-Yves* (ed.), 2005, *Encyclopedia of Christian Theology*, Lacoste, New York, Routledge, VOL. 2, P. 712.

Palamas, Gregory, 1983, *The Triads*, Nicholas Gendle (trans.), John Meyendorff (ed.), New Jersey, Paulist Press.

Peterson. David, 1995, *Possessed by God*, Michigan, W. B. Eerdmans.

Redle, M. J., 2003, "Beatific vision" in: *Gale*, Thomson, New Catholic Encyclopedia, Washington, The Catholic university of American.